



ندا عابد

# گره کور دنیا

می‌دانم که می‌گویید و درست هم می‌گویید که تئاتر در همه جای دنیای هنر «خاص» است. و تماشاگران و مشتاقانش مخلوقاتند اما همین محدودیت هم در آن کشورها وسیع‌تر از آن چیزی است که ما در این جا داریم، خیلی وسیع‌تر و در این جا هم دیده‌ایم که وقتی کاری روی صحنه می‌رود که می‌تواند با مردم ارتباط برقرار کند چه قدر علاقه‌مند دارد و نمونه‌اش همین کار اخیر آریتا حاجیان «یک زن، یک مرد» پس می‌شود و می‌توان چراغ «تئاتر» را روشن‌تر از آن چه هست نگه داشت و این «کورسو» را به روشنایی قابل رویت‌تری تبدیل کرد اما این کار هم مثل هر کار دیگری «اهل» می‌خواهد که درست انجام شود و البته «پول» و به گمانم اگر مدیریت فعلی تئاتر که از کم بود بودجه می‌گوید و نگران است که با این شندرغاز چه کند برای تئاتر، به همان اندازه هم به فکر پیدا کردن کسانی باشد که «اهل» کاراند بسیاری از مشکلات حل می‌شود اما این بزرگوار باید یادش باشد که «اهل» کار بودن فقط به معنای این نیست که طرف بازیگر باشد یا کارگردان قدیمی تئاتر و خاک صحنه خورده و یا جعفرخان از فرنگ برگشته‌ای است که انبانی از تئوری‌های فرهنگی فرنگی را بر دوش می‌کشد در این باب لزوماً باید به این «طرف» هم نگاه کرد جایی که مردم ایستاده‌اند مردمی که سال‌هاست نگاه به تئاتر دارند و هرگز نگاهشان به منظری دلخواه نیفتاده است و اگر باور داریم که هر رابطه‌ای دوسر دارد این را هم باید باور کنیم که در همه این سال‌ها که نشستند و گفتند و برخاستند. تنها یک طرف قضیه بر سر «خوان گفتگو» حاضر بود یعنی همان اهل فن! و از این طرفه از سوی مخاطبان تئاتر کسی حاضر نبود که بگوید خانم‌ها! آقایان! فرمایشاتان متین اما در این سمت قضیه هم حرف‌هایی هست و نگاه و نظری. نگویید که مردم را نمی‌شود آورد بر سر میز چنین گفت‌وگوهایی و اگر هم بشود از کدام قشر و کدام گروه باید نماینده‌ای برگزید که بیاید و حرفی بزند و نظری را مطرح کند که شاید راهگشا باشد! حرفتان معقول! اما این مردم مثل مردم همه دنیا حلقه‌های رابطی دارند میان خودشان و دستگاه‌های مسئول و اجرایی در هر مقوله‌ای و این حلقه‌ها را باید در بین «اصحاب رسانه‌ها» جست (و عجب این اصطلاح جا افتاده است و بعد از آن سقوط مرگ بار.)

باری! اگر قرار باشد مردم به بازی گرفته شوند و حصن و حصارها نه این که فرو بریزد بلکه راهی بدهد دست کم برای حضور اندیشه‌ها در وادی «خاص» گره از کلاف‌های بسیار گشوده خواهد شد امتحان کنید!

و یا می‌شود «تئاتر» به بچه زن صیغه‌ای مانند شده است و بدتر.

این را می‌دانیم که «تقاضا»، «عرضه» را معنا می‌کند و این را هم می‌دانیم که خیلی از همه آن «چیز»ها که نان شب مردم نیست اما از «واجبات» زندگی‌شان شده است «تقاضا»یی است ساخته شده و برآیند «امواجی» دیگری که خاستگاهشان در این جا نیست و ابرو بادو مه و خورشید و فلک... و مسایل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و... ده‌ها دلیل و انگیزه دیگر در هم می‌پیچد تا سازوکاری ساخته شود و کاری کارستان که کسی از نان شب‌اش بزند و کفش پاره به پا یا یک تا پیراهن و یا اورکتی از تاناکورا بر تن! شبی تا صبح یا صبحی تا غروب یک بییدستان بلرزد که فوتبال تماشا کند و روز بعدش بتواند روزنامه‌های سرخ و آبی را ورق بزند و «کل» بیاندازد به قول خودش با همگان. و آیا موجی را که برآیندی چنین دارد از هر خاستگاهی که خیزیده در این جا شتابش نمی‌دهیم؟ و یا شتاب دادن به این خیزابه‌ها از هر نوعش خود همان چیزی نیست که از آن به عنوان «تهاجم فرهنگی» یاد می‌کنیم و بعد هم در ستیز با «معلول»ها از علت‌ها باز می‌مانیم.

غرض این که «تئاتر» را هم می‌توان همه‌گیر کرد. می‌توان درباره‌اش بیشتر و گفت و نوشت. می‌توان به جای هزینه کردن برای چاپ و نشر بولتن‌های داخلی و مجموعه‌هایی که گاه حتی علاقه‌مندان! به تئاتر حاضر نیستند به مفت هم از روی میز روابط عمومی تئاتر شهر بردارند و ورقی بزنند، روزنامه یا هفته‌نامه‌ای را منتشر کرد که با مردم ارتباط برقرار کند و پلی باشد بین مردم و تئاتر به معنای درست کلمه.

تئاتر ما مشکل دارد، این را «همه» می‌دانند اما این «همه» فقط دست‌اندرکاران تئاتراند و مردمی که تئاتر را کم و بیش می‌شناسند و حضورشان در سالن‌های نمایش همچون «همه»ای اجاق نیم فسرده تئاتر ایران را در همه این سال‌ها گرم نگه داشته است. اما این «همه» در مقایسه با «آن‌ها» که به مسایل و مشکلات دیگر می‌اندیشند و هزار دغدغه دارند که حتی یکی از آن‌ها هم به «هنر» در معنای نارایج آن دلالت نمی‌کند، بسیار اندک‌اند و همین اندک بودن شمار علاقه‌مندان به تئاتر و آن‌ها که تئاتر را هنری کارآمد می‌شناسند باعث شده است که مسئولان و مدیران جامعه هر گاه در محضرشان چیزی درباره تئاتر گفته شود با ذهنیتی از پیش آماده این پاسخ را از میان صدها پاسخ پیش ساخته دیگر بیرون بیاورند که: «تئاتر نان شب مردم که نیست» و... کسی هم نمی‌پرسد که مگر فوتبال هست یا وزنه برداری یا جشن بادبادک هواکنی و یا این همه سریال‌های چند صد میلیونی و میلیاردی تلویزیونی و... دهها «چیز» دیگر.

می‌گویید، این‌ها را مردم می‌خواهند. سرگرمشان می‌کند. علاقه دارند و... می‌پرسیم؛ این «خواست» و «علاقه» را کدام مکانیزم دامن زده است و می‌زند و چرا وقتی می‌توان «موج» به راه انداخت که مردم برای رفتن به تماشای یک مسابقه فوتبال، سر و دست بشکنند و سرودستان شگسته شود و یا برای شرکت در جشنواره بادبادک هواکنی و مسابقات اتومبیل رانی که قهرمانانش اتوبان‌های شهر را محل تمرین گرفته‌اند، شال و کلاه نو کنند یا وقتی می‌شود و می‌توان و باید هم باد به غیب سینما انداخت که «جهانی» شده است